



سنخ‌شناسی مخالفان روشن‌فکری دینی

تقی آزاد ارمکی

اهتمام ملی، ش ۸۲۶، ۱۳۸۷/۱۱/۸

آقای ارمکی در این نوشتار به سنخ‌شناسی مخالفان روشن‌فکری دینی اشاره کرده است. ایشان بیان می‌کند که، بحث روشن‌فکران در ایران از گذشته دور تاکنون همواره محل مناقشه بوده است. دو اندیشمندی که به طور خاص در این زمینه قلم زده‌اند، جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی بوده‌اند که خود مصداق واقعی روشن‌فکر ایرانی هستند.

در ایران اطلاق صفت روشن‌فکر به صفت ناظر به تفاوت سبک زندگی یک نفر در مقایسه با دیگرانی است که به کار اداری، مالی و تجاری اشتغال دارند. به همین صورت هم با اطلاق صفت «دینی» و «غیر دینی» به روشن‌فکران آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کنیم. صفت‌بندی‌هایی که مقابل جریان روشن‌فکری دینی صورت گرفته به این شرح است:

۱. روشن‌فکری دینی در برابر روشن‌فکری بی‌دین؛
۲. روشن‌فکری دینی در برابر نخبگان و تحصیل‌کردگان؛
۳. روشن‌فکری دینی در برابر دین‌داران عالم؛
۴. روشن‌فکری دینی در برابر توده؛
۵. روشن‌فکری دینی در برابر ارتجاع و...؛
۶. صفت‌بندی درونی روشن‌فکری دینی که بیشتر نسلی است.

اما تصور نویسنده این است که آن‌جایی جریان روشن‌فکری دینی با چالش جدی‌تر مواجه می‌شود که به: ۱. روشن‌فکران بی‌دین، ۲. ارتجاع و... ۳. صفت‌بندی درون‌گروهی با وجود نسل‌های متعدد روشن‌فکری می‌رسد. به نظر نویسنده صفت‌بندی درونی جریان روشن‌فکری دینی، بیش از این که سودی داشته باشد، به از بین رفتن سرمایه‌های آن انجامیده

است. حتی در پاره‌ای مواقع نیز منشأ فشار بیرونی نسبت به این جریان شده و رقبای آن مانند ارتجاع و سکولارها را محق جلوه می‌دهد. هم‌چنین سندیت نیروها و گروه‌های روشن‌فکری دینی علیه خودش موجب شکل‌گیری گفتمانی نامتعادل و تناقض‌گونه شده است، که در پاسخ به چرایی به وجود آمدن چنین فضایی نویسنده این دلایل را نام می‌برد: عدم فضای فکری باز و آزاد برای نقد جریان روشن‌فکری دینی از درون، ناتوانی رهبران فکری جریان روشن‌فکری دینی، آلودگی‌های سیاسی که ریشه در پیوند این جریان با قدرت‌های سیاسی دارد، فشاری که ارتجاع فکری و فرهنگی وارد می‌کند و خوددزنی به جای نقد عالمانه. افزون بر مشکلات ناشی از مناقشات درونی، جریان روشن‌فکری دینی با مشکل دیگری نیز دست به‌گریبان است که آن پیوند دو جریان مخالف روشن‌فکری دینی بی‌دین‌ها و مرتجعین در جهت حذف روشن‌فکری است. در دوره اول حیات روشن‌فکری در ایران هر دو طیف روشن‌فکران، ریشه عقب‌ماندگی ایران را «استبداد» و «ارتجاع» می‌دانستند، در حالی که در دوره جدید، تشخیص آن‌ها از یکدیگر متفاوت است. روشن‌فکری دینی اعتقاد دارد که مسئله اصلی در دوره جدید ارتجاع است در حالی که روشن‌فکری بی‌دین مشکل اصلی را «توسعه نیافتگی» می‌داند. روشن‌فکری دینی علت اصلی مشکل را در توسعه نیافتگی فرهنگی می‌داند، در حالی که روشن‌فکری بی‌دین، مشکل را در وجود روشن‌فکری دینی می‌داند. این جاست که روشن‌فکری بی‌دین خود را مجاز به مقابله با روشن‌فکری دینی می‌شمارد و همه تلاشش را در جهت حذف جریان روشن‌فکران دینی به کار می‌گیرد. وی یکی دیگر از دشمنان و معرضان اصلی روشن‌فکری دینی در ایران را، ارتجاع در معنی کلی آن می‌داند. مرتجع به کسی گفته می‌شود که از وضعیتی قبل از سنت دفاع می‌کند. جامعه‌ای که سنت دارد، موانع فرهنگ و اندیشه هم دارد. در جامعه دارای سنت، عالم و دانشمند و روشن‌فکر همه کاره است. در جامعه‌ای که در آن سنت وجود ندارد، مرتجع همه کاره می‌شود. مرتجعین مشکل جامعه ایرانی را «نوگرایی»، «مدرنیته» و «فهم جدید از دین و زندگی» در ایران می‌دانند. از نظر آنها ریشه این وضعیت در وجود جریان‌های فکری و اجتماعی موانع نوگرایی چون روشن‌فکری دینی است. در نتیجه آنها حق خود می‌دانند در مقابل روشن‌فکری دینی قرار بگیرند. مرتجعین ضدیت با جریان روشن‌فکری دینی را به میزانی ادامه داده‌اند که خیانت آن‌ها را بیشتر از خیانت بی‌دین‌ها می‌شمارند. نویسنده در پایان چنین نتیجه‌گیری می‌کند که؛ روشن‌فکری دینی در ایران از سه جهت مورد تعارض قرار گرفته است: از درون به واسطه تعارض افراد و گروه‌های بریده و از بیرون با پیوند همکاری بین مرتجعین و روشن‌فکران بی‌دین. برای گذر از این وضعیت راهی جز طرح پارادایم فکری و اندیشه‌ای جدید نیست؛ پارادایمی که در آن تصور جدیدی از ایران مدرن و رابطه اسلام و مدرنیته ارائه شود و ضمناً به لحاظ برنامه عملی و اصلاح‌گرایی، جهت‌گیری جدید از جنبش‌های اجتماعی ترسیم کند.